

سرگشتگی داستان نویسی ایران

کامران پارسینی نژاد

عظیم شده‌اند و هر یک می‌توانند مفاهیم ارزشمند و پایداری را آرایه دهند. به طور مثال در دوره معاصر حتی داستانهای جنایی نیز از ساختار و مضامین قوام یافته‌ای برخوردار هستند. در این گونه آثار، نویسندگان می‌توانند به طرح مسائل فلسفی و اجتماعی بپردازند. آنها می‌توانند چون یک جامعه شناس تمام عیار ظاهر شوند و به موشکافی مسائل و رویدادهای اجتماعی بپردازند و مانند یک تئوریسین مسائل اجتماعی، به ارائه راهکار بپردازند. نویسنده داستان جنایی حتی می‌تواند در نقش یک روانشناس به میدان بیاید و به دنیای درون شخصیت‌های داستانی رسوخ کند و عملاً به روانکاوی شخصیت‌های مختلف - چه مثبت و چه منفی- بپردازد. این در حالی است که نویسنده امروزی ما به اشتباه گمان می‌کند که همین داستان جنایی یک ژانر بی‌محتوا و غیر ارزشمند است و تنها عوام در جستجوی آن هستند. حال آنکه باید گفت که در داستان جنایی معتبر، وقوع یک جنایت، بهانه‌ای است برای نویسنده تا به طرح مسائل مختلف اجتماعی، روانشناسی و فلسفی بپردازد، در عین حال که روند کشف جنایت و ایجاد هیجان و فرازها و فرودهای داستانی، همچنان وجود دارد. یعنی نویسنده این گونه آثار، هم باید به مسائل یاد شده بپردازد و هم در داستان هیجان و کشش ایجاد کند.

نویسنده ما این مسئله را به خوبی نمی‌داند و با چنین آثاری آشنا نیست. از این رو به دنبال چنین ژانری هم نمی‌رود. مگر آنکه به گروه دوم تعلق داشته باشد و بخواهد صرفاً داستانی هیجان انگیز و بی‌محتوا خلق کند تا درآمدی بی‌دردر برای خود فراهم کند. لازم به ذکر است، همین مشکل در تمامی ژانرهای داستانی وجود دارد و نویسنده امروز به دلیل ناآگاهی بسیار به سمت این ژانرها نمی‌رود.

یکی از ژانرهایی که در سالهای اخیر، با فراز و نشیب بسیاری مواجه شده، داستان دفاع مقدس است. داستان دفاع مقدس به سرعت آغاز شد و به سرعت به تولید فراوان در ایران رسید. بودند نویسندگانی که کم نوشته بودند و حمایت‌های ارگانه‌های دولتی را فرصتی مناسب، برای چاپ آثار نه چندان قوام یافته خود یافتند. در این میان، تولید انبوه آثار داستانی با ساختاری ضعیف باعث شد که دید مخاطبان این گونه آثار تغییر یابد و

باید پذیرفت که ادبیات داستانی در کشور ما، جدا از تمام فراز و نشیب‌ها و پستی و بلندی‌هایی که گرفتارش است، دچار نوعی سردرگمی است. در گذشته اگر ادبیات داستانی روند روبه رشدی داشت و می‌توانست براساس رابطه علت و معلولی منطقی گامهای مثمرتری بردارد، در دوره معاصر دچار نوعی سرگشتگی است. نویسندگان ادبیات داستانی در این برهه از زمان، به درستی نمی‌توانند راه صواب را از ناصواب تشخیص دهند.

آنها از سویی به دنبال پیروی کورکورانه و بدون پشتوانه از جریانها و نحله‌های ادبی غرب هستند، و فی‌المثل بدون آنکه تصویر درستی از جریانهایی چون پست مدرنیسم یا ساختارگرایی و ساخت شکنی و... داشته باشند، و با مطالعه چند اثر غربی در این زمینه‌ها اقدام به گرتنه برداری می‌کنند، و یا به فکر کسب درآمد بیشتر هستند و تنها می‌خواهند در کوتاه‌ترین زمان، کتابی تولید کنند. حجم زیاد آثاری که در ایران تحت عنوان «داستانهای کوچک بازاری» شناخته شده، گواه بر این مدعا است.

پیدایش چنین دام گسترده‌ای و چالشهایی به عدم شناخت صحیح و اصولی داستان نویسان ما از عرصه ادبیات داستانی باز می‌گردد، و شاید هم کمی به زیر ساخت های فرهنگی کشور؛ چرا که عادت کرده‌ایم همواره به دنبال راههای میان بر باشیم و راحت طلبی کنیم و بخواهیم بدون تحمل مشقت و استخوان خرد کردن، به مقصد برسیم. (هر چند که این مقصد، نامعلوم و گنگ باشد و به بیراهه ختم گردد). در ایران برخی نویسندگان گمان می‌کنند اگر طرح داستانهایشان پیچیده باشد، همگان آنان را فرهیخته و با سواد قلمداد می‌کنند. این افراد گمان می‌کنند با برهم زدن طرح داستان و جابه جایی مکان و زمان داستان، داستان پیچیده خلق کرده‌اند، در عین حال که گاه به توصیف برخی صحنه‌های بی‌معنا، ناهمگون و گنگ می‌پردازند. این افراد به جای اینکه دامنه مطالعاتی خود را افزایش دهند و به مطالعه کتب مختلف علوم انسانی چون آثار سیاسی، فلسفی، دینی، روانشناختی و... بپردازند، صرفاً می‌نویسند، بی آنکه بنمایه قوی و مستحکمی برای داستانهای خود تدارک ببینند. آنان نمی‌دانند تمام ژانرهای ادبی - در دوره معاصر - دچار تحولی

این ادبیات را چندان جدی نگیرند. این در حالی است که در غرب آثار ماندگار و جذاب بیشماری در وادی جنگ تولید شده است. چرا که در آن دیار، حرکت و روند رشد ادبیات جنگ آرام و حساب شده بود.

با بررسی اجمالی داستانهای جنگی غربی مشخص می‌شود که غالب آثار ماندگار، سالها پس از وقوع جنگ نوشته شدند. اصولاً پرداختن به یک مضمون یا رویداد تازه نیازمند صبوری و گذشت زمان است تا نویسنده پس از فاصله گرفتن از آن حادثه بزرگ، مسائل و ایده‌های به دست آمده را بهتر ارزیابی و تدوین کند. در صورتی که نویسندگان ما شتابان در تولید این گونه آثار کوشیدند و پس از مدتی عدم استقبال عموم را بهانه کردند و از این وادی خارج شدند.

این در حالی است که برخی منتقدین کشور، نظر دیگری در این خصوص دارند. آنها معتقدند در آن روزگاران پرآشوب، مردم تنها به مقولاتی چون دفاع، ایثار و اعزام نیرو به جبهه‌ها می‌اندیشیدند و کمتر کسی در پی خلق ادبیات دفاع مقدس و پی‌ریزی ساختار و بن‌مایه ادبیات جنگ بود.

آنها می‌گویند یک جریان یک‌سویه و هدفمند وجود داشت که به جنگ و دفاع از خاک وطن، ختم می‌شد. در آن شرایط اگر هم ادبیات قصد داشت وارد این عرصه شود، همه به منظور حمایت از رزمندگان جبهه‌های حق علیه باطل صورت می‌پذیرفت؛ و بدین ترتیب ادبیات دفاع مقدس بعضاً شعارگونه، با ریتمی رزمی و ضرب آهنگی تند و شتابزده ظاهر شد. منتقدین مذکور به صراحت بر این مسئله تاکید دارند که در آن شرایط خاص، کسی بیش از این از ادبیات توقع نداشت و تحلیلگران ادبی کشور نباید برخی آثار خلق شده از این‌سنگ (در آن دوران) را این‌گونه به باد انتقاد بگیرند و گمان کنند که طرح مسائل شعارگونه، ضعف ساختاری و درونمایه آثار به حساب می‌آید.

اگر بخواهیم بر چنین دیدگاهی هم صحنه بگذاریم و تا حدودی آن را بپذیریم باز هم نباید از این مسئله غافل شویم که شاید در آن دوران چنین بافت و اسکلت‌بندی‌ای لازم و ضروری بود. اما در دوره کنونی از ادبیات دفاع مقدس بیشتر از این که هست، توقع می‌رود. با گذشت مدت زمان زیاد این ادبیات، باید بسیار مقتدرانه حضور داشته باشد و نویسندگان ادبیات جنگ پس از آزمایش و خطاهای بسیار باید به جایگاهی رسیده باشند که آثاری مستحکم، جذاب و پایدار خلق کنند، در صورتی که چنین نیست.

در این زمان طولانی که سپری شده، نه تنها نویسندگان صاحب نام به این وادی قدم نگذاشتند، بلکه برخی از همان معدود نویسندگان جنگ نیز به تدریج دل‌سرد شده و عقب‌نشسته‌اند. یقیناً بخشی از نقیصه به وجود آمده را، باید پای

نویسندگان گذاشت. آنها در طول این زمان می‌بایست به توانمندی لازم برای خلق آثار پایدار دست یابند. بخش دیگر ایراد به عملکرد وزارت ارشاد و ارگانهای دولتی (چون بنیاد حفظ آثار و حوزه هنری و کانون پرورش فکری) وارد است.

به راستی در طول این زمانی که گذشت، مراکز یاد شده آن‌چنان که شایسته است، به برنامه‌ریزی مدون و حساب شده - جهت ارتقای سطح کمی و کیفی آثار ادبی جنگ - نپرداختند. اگر هم کاری صورت گرفت، گاه در برگزاری یک همایش بوده که بیشتر به محل طرح ایده‌ها و بعد فراموش کردن‌های مرسوم مبدل می‌شد.

پیش از هر چیز باید ستادهای مشخصی تشکیل شود و کارشناسان صاحب‌اندیشه به بررسی ادبیات دفاع مقدس بپردازند و راهکار مناسب و اصولی ارائه دهند. پس از آن باید با سرمایه‌گذاری مناسب و حساب شده به کالبد نیمه جان ادبیات دفاع مقدس روحی دوباره دمیده شود.

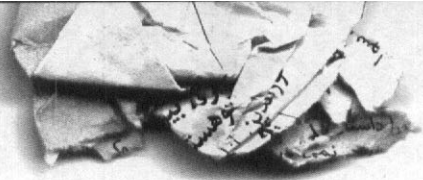
باید پذیرفت که برگزاری همایش و اعطای جایزه آن هم بعضاً به آشنایان و دوستان، دردی را دوا نمی‌کند. سیاستگذاران دیروز وزارت ارشاد به راستی ادبیات دفاع مقدس را فراموش کرده و حاضر نبودند از این عرصه بزرگ ادبی حمایت کنند. این در حالی است که در تمام کشورهای جهان، متولیان امور فرهنگی لحظه‌ای ادبیات جنگ خود را فراموش نمی‌کنند و مدام از شخصیت‌های حقیقی میدانهای جنگ اسطوره می‌سازند. آمریکا لحظه‌ای نیست که ادبیات جنگ خود را رها سازد.

آنها با سیاستهای حساب‌شده‌ای، یاد و خاطره جنگهای خود را از طریق ادبیات در دل‌های مردم، زنده نگه می‌دارند. جا دارد دولت جدید یا برنامه‌ریزی‌های مدون و بنیادین، به این ادبیات مهجور و غریب عنایتی داشته باشد و با انتخاب افراد دلسوز جهان را با ادبیات دفاع مقدس ما آشنا سازد.

در قیاس داستان دفاع مقدس و داستان جنگ در غرب، باید به این مسئله مهم توجه داشت که در غرب هستند نویسندگان بی‌شماری در نقش تئوریسین بزرگ عمل می‌کنند. آنها به اندازه‌ای به مسائل جنگی، سیاستهای بین‌الملل و حتی دنیای روانشناسی، علوم اجتماعی ... آگاه هستند که به تدریج به نظریه پردازان جنگی و سیاسی مبدل گشته‌اند. برخی از آنها حتی قادر بودند جنگهایی که سالها بعد به وقوع می‌پیوست، را پیشگویی کنند. همین مسئله باعث تعجب سیاستمداران غربی شد. در چنین شرایطی ابر قدرت‌ها در شرایط مختلف از آنها دعوت کردند تا در نشستهای کاملاً سری نظامی و سیاسی شرکت کنند. به طور مثال دولت آمریکا - برای مقابله با دولت ژاپن - در

بن فردی

حردادین هشتادوش



کنیم.
متأسفانه در ایران، غالب آنانی که به داستان نویسی روی آورده‌اند، خود را در دنیای ادبیات داستانی عامه‌پسند غرق ساخته‌اند و هیچ تلاشی جهت ارتقای سطح کیفی کار خود نمی‌کنند. اکثر نویسندگانی که به ژانر عاشقانه روی آورده‌اند، تنها به مطرح کردن مسائل عاشقانه سطحی و پیش پا افتاده توجه دارند.

در این گونه ادبیات عشقی که مطرح شده، «عشق» زمینی و ساده‌انگارانه بوده و بسیاری از مسائل مهم در این آثار لحاظ نشده و در اکثر موارد، ادبیات عاشقانه نزد اهل ادبیات و منتقدان ادبی نزول کرده است. به این دلیل، باید در تقسیم‌بندی مشخص کنیم چند نوع ادبیات عاشقانه داریم؛ چراکه بعضی از آثاری که در آنها داستانهای عرفانی یا جنبه‌های الهی لحاظ شده یا به مسائل معنوی توجه شده را می‌توان جزو ادبیات عاشقانه در نظر گرفت. در آنجا هم نوعی عشق مطرح است که با عشق زمینی قابل قیاس نیست.

از طرف دیگر، ادبیات عاشقانه همان ادبیات زمینی یا جنسی است که منتقدان نام برده‌اند و آن هم انواعی دارد. بعضی از آثار عاشقانه به دور از تمایلات نفسانی و جسمانی بوده و صرفاً آن حالات روحی و روانی را که بین افراد مطرح می‌شود مد نظر قرار می‌دهد. بعضی از آنها به مسائل جنسی توجه دارند که اصطلاحاً ادبیات اروتیک هم شناخته شده است، از این رو در بیشتر موارد چون نویسندگان داستانها به نوع دوم (عشق زمینی) توجه داشتند و کمتر به مسائل مختلف توجه شده است، در غالب موارد وقتی اصطلاح ادبیات عاشقانه مطرح می‌شود، چنین عشقی مدنظر قرار گرفته می‌شود.

قبل از انقلاب تمام توجه نویسندگان ایرانی به ادبیات عاشقانه عامه‌پسند بود؛ ولی این نوع ادبیات هم پایدار نمی‌ماند؛ چون مسائلی که در آنها مطرح می‌شود، مسائل ساده و پیش پا افتاده است که غالباً اگر در همان مقطع مورد توجه افراد بسیاری بود، در شرایط کنونی دیگر جایگاهی ندارد.

بعد از انقلاب و تحولات عظیم سیاسی و اجتماعی که رخ داد، این ادبیات کمرنگ شده و خود نویسندگان نیز به دنبال کردن این ژانر تمایلی نداشتند.

به طور کلی هر چه انسان به سوی آینده پیش می‌رود، سختگیرتر شده و توقعاتش بالا رفته و به دنبال مفاهیم پدیده و ارزشمندتری است که در این گونه آثار معمولاً دیده نشده است. اگر به طور کلی ادبیات عاشقانه بتواند به مسائل عرفانی و الهی بپردازد و در کنار آن مسائل عمیق اجتماعی، روان‌شناسی، فلسفی، سیاسی و مذهبی را لحاظ کند، می‌تواند این امید را داشته باشد که پایدار بماند.

در این آثار متأسفانه حوادث بر اساس روابط علت

جنگ جهانی دوم از تعداد بیشماری نویسنده داستان جنگ چون جورج اسمیت، مورای لینستر (murray leinstere)، ال ران هوبارد (I. Ron. Hubbard)، فلیتچر پرات (Fletcher pratt) استفاده کرد.

بر این اساس، نویسندگان ما در تمامی حوزه‌ها و ژانرهای داستانی می‌بایست به سرعت تغییر رویه بدهند و نواقص کار خود را بر طرف سازند. و این کار میسر نمی‌شود، مگر با شناسایی دقیق راه پیش رو، شناخت توانمندی‌های فردی و نقایص موجود و پذیرش نقد اصولی و پشتکار و حفظ روحیه آزاد اندیشی...

ادبیات داستانی و آزاداندیشی، ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند و ضرورت وجود آزاداندیشی در ادبیات و هنر، به شدت احساس می‌شود. حیات ادبیات و هنر، به نوعی بستگی به آزاداندیشی دارد. در واقع، ضرورت درک این مسئله برای داستان نویسان ما، مانند ضرورت ماده حیاتی آب است برای انسان. رسم این است که برای دو مقوله متفاوت، عموماً ارتباط دوسویه‌ای در نظر می‌گیرند، اما اینجا ارتباط، تقریباً یکسویه است. و این ادبیات داستانی است که نیازمند آزاداندیشی است، هر چند که خود ادبیات داستانی هم به نوعی، باعث ارتقا و رشد آزاداندیشی می‌شود، اما تأثیر آزاداندیشی بر ادبیات خیلی بیشتر است.

اما ادبیات در هر صورت، راه خود را پیدا می‌کند و در قالب و شکل‌های دیگری حرفش را بیان می‌کند. هنرمندان از طریق فنون، صناعات ادبی و تکنیک‌های مختلفی از قبیل ایهام، طنز، تمثیل، نماد و سایر عناصر ادبی، ناگفته‌ها را بیان می‌کنند و هیچ گونه جای اعتراضی هم به این مسئله وجود ندارد، چرا که لازمه ادبیات، چندوجهی بودن آن است.

البته باید به این مسئله توجه داشت که در غرب با شعارهای فریبنده‌ای چون دموکراسی و آزاداندیشی و سعی کرده‌اند به نوعی، ذهن و اندیشه مخاطبان خود را تحت تأثیر قرار دهند. و از آن، در جهت استعمار ملل و اهداف شوم خود سود جویند. از این رو نویسندگان ما باید این مسئله را در نظر بگیرند که تمام جریانهای ادبی در بستر تاریخ و سیاست کشور و منطقه بومی شکل می‌گیرد و آنها نباید بدون در نظر گرفتن مسائل مختلف، به گرت‌برداری از مکاتب و جریانهای غرب بپردازند.

در ایران نویسندگانی که نوگرا و دگراندیش نام گرفته‌اند، عموماً افرادی هستند که شناخت کافی و آگاهی کاملی از جریانهای ادبی ندارند و صرفاً تقلید می‌کنند. در حالی که لازمه جریان‌های ادبی، شکل‌گیری آنها در بستر اجتماعی همان ملت است. ما جریانهای ادبی چون مدرنیسم و پست مدرنیسم را در کشورمان نداشته‌ایم، و به همین دلیل هم نمی‌توانیم به درستی از این حرکتها به نحو شایسته‌ای استفاده

۴
ادبیات و هنر
خبر داد و خبر هشتاد و هشتاد

و معلولی روایت نمی‌شود و تمام حوادث حول محور رویدادهای پیش پا افتاده می‌گردد و بیشتر از همه، عنصر هیجان یا حالت تعلیق در این گونه داستانه‌ها درشت‌نمایی می‌شود. در واقع هدف نویسندگان صرفاً برانگیختن احساسات شدید افراد است؛ اما خواننده امروز چون و چرا می‌کند و برای هر رویدادی دلیل منطقی و محکمه‌پسندی می‌خواهد. به این دلیل، عشق با یک نگاه برای او دیگر مفهومی ندارد و شرایط بسیار زیادی باید فراهم شود تا این‌گونه ماجراها در نظرش قابل باور باشد.

نویسندگان ما باید به این مسئله توجه کنند که بستر اجتماعی جامعه باید پذیرای این گونه آثار باشد. در آثار ادبی باید تمامی هنجارها و باورهای مردم در نظر گرفته شود. در تمام دنیا چنین مسئله‌ای مرسوم است؛ فقط تفاوت عمده در این است که برخی باورها و هنجارها در یک جامعه ایده‌آل و در جامعه دیگر ناشایست است، در بعضی جوامع شرایطی فراهم می‌شود که بعضی ژانرهای ادبی رشد کند و بعضی ژانرها رشد نکنند. از این رو نویسندگان ما باید از جامعه، هنجارها، باورها و به طور کلی فرهنگ ایرانی آگاه باشند و سعی نکنند خلاف جریان آب شنا کنند.

با تمامی این تفاسیر نباید نقش سازمانها و نهادهای دولتی را جهت ساماندهی و ایجاد جریانهای سازنده و سالم در حوزه داستان نادیده گرفت.

متولیان امور فرهنگی نباید همسو با خواسته‌های عوام، عمل کنند و چون عوام داستانهای عامه پسند و آثار مکتوب بازاری را می‌پسندند، از چنین آثاری حمایت شود.

چه در مکاتب ادبی و چه در جریانها و نحله‌های سیاسی و همچنین در کشورهای دیگر یک اصل مرسوم است که جریان شناسی مکاتب به سرعت انجام نمی‌گیرد، یعنی معمولاً چندین سال برای یک حرکت و جریان ادبی، زمان لازم است تا حرکتی شکل بگیرد. در شرایط کنونی هم نمی‌توانیم نظر خیلی محکم و درستی نسبت به جریانهای ادبی کشور داشته باشیم.

مدتهاست که در زمینه ادبیات داستانی حالتی از سکون را شاهدیم و از نظر ساختاری اثر شاخص و منسجمی در این عرصه دیده نمی‌شود، اگر ساختار را در نظر بگیریم چه در جبهه روشنفکری و چه جبهه ادبیات داستانی، هیچ اثر قابل تقدیری نمی‌بینیم و در تمام این جشنواره‌ها که در طول این سالها برگزار شده است، اثر برجسته‌ای معرفی نشده و همیشه جای ادبیات داستانی اصیل در این حوزه‌ها خالی بوده است.

امکان تدوین سیاست روشن در زمینه نشر آثار ادبی وجود دارد، اما با بررسی تاریخ ادبیات کشور، متوجه این اصل شده‌ام که در داخل کشور ما، هیچ حرکت

خود جوشی به چشم نمی‌خورد که بدون حمایت دولت صورت گرفته باشد، یعنی این طور نبوده که من نویسنده بدون هیچ حمایتی تلاش کنم و هیچ دغدغه مالی هم نداشته باشم و در عین حال، اثری ماندگار هم خلق کرده باشم.

اگر نویسنده یا اهل قلم به ازای اثر ارزشمندی که خلق کند، بهای واقعی آن را دریافت کند، مطمئناً سعی خواهد کرد که بهترین اثر را خلق کند و احساس می‌کند که با صرف پنج سال از عمر خود برای یک رمان که حرف اول را بزند، حق الزحمه واقعی را نیز دریافت خواهد کرد. یک نویسنده چند سال از عمر خود را برای یک اثر صرف می‌کند. آن هم برای چند درصد نا قابل از پشت جلد، که با چنین شرایطی پرداخت می‌شود. متأسفانه در شرایط کنونی حرکت خاص خود جوشی در دنیای ادبیات به وجود نمی‌آید، به ویژه در حوزه ادبیات داستانی. تاریخ نشان می‌دهد که نویسندگان بزرگ کشور غالباً در اثر ایجاد شرایط مناسب و توجه حکومت به وادی ادبیات رشد کرده‌اند. نوع توجه حکومت و سرمایه گذاری صحیح و به موقع حتی می‌تواند جهت دهنده باشد و یک جریان سالم ادبی را به راه بیندازد. آن چنان که دیدیم، در دوره صفوی به دلیل حمایت اصولی از هنرمندان، نویسندگان و هنرمندان صاحب نامی ظهور کردند.

ادبیات داستانی
حداقل هشتاد و شش